

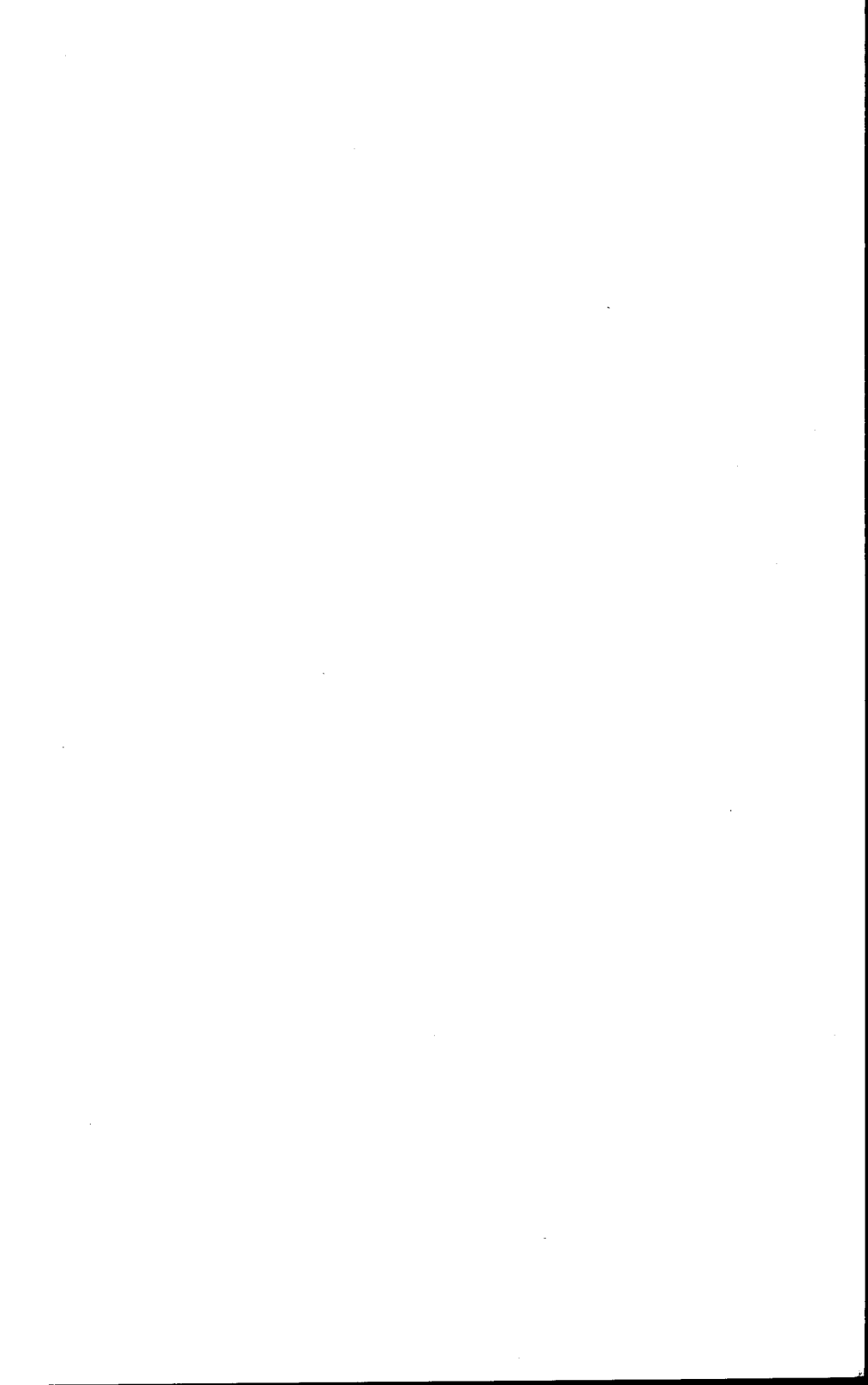
سپاس از جهاندار پیروزگر
کز او است پیدا به گیتی هنر

ایذه پژوهی و ایذه شناسی

۳



نشرالایما



الیمّا

تندیس مفرغی شمی

(پژوهشی در تاریخ و هنر الیمائیان)

دکتر اردشیر صالح پور

۱۳۹۳

سرشناسه : صالح پور، اردشیر، ۱۳۳۶
عنوان و نام پدیدآور : تندیس مفرغی شمی (الیمّا) / اردشیر صالح پور
مشخصات نشر : تهران، الیمّا ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص : مصور، نقشه
شابک : ۱۰۰۰۰۰ ریال 978-964-04-3059-0
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : ص.ع به انگلیسی : Bronze Statue of Shami
موضوع : پیکر تراشی اشکانی با مفرغ - ایران
موضوع : نقش برجسته های اشکانی (الیمایی)
رده بندی کنگره : ۱۳۹۳ ت ۹ ص ۹۸۳ / NB
رده بندی دیویی : ۷۳۲/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۵۳۷۷۹



الیمّا تندیس مفرغی شمی (پژوهشی در تاریخ و هنر الیماییان)

ناشر و مولف : نشر الیمّا - دکتر اردشیر صالح پور

elima_pub@yahoo.com

تلفن : ۰۹۱۶۳۹۰۲۱۴۷

مشاور : دکتر نوراله مرادی

طراح گرافیک : سمانه رستمی

نوبت چاپ : نخست ۱۳۹۳

طراح جلد : اختر تاجیک

شمارگان : ۱۰۰۰ جلد

قیمت : ده هزار تومان

این پژوهش

به پاس مساعدت و همکاری، به هم تبار فرهیخته
و عاشق شهر باستانی ایزه مهندس هدایت الله خادمی
تقدیم می شود

چیدمان

- ۱۱ پیشگفتار 
- ۱۷ الیمائیان کیستند و سرزمین الیمائیان کجاست؟ 
- ۳۱ الیمائیان و عیلام باستان 
- ۴۷ الیمائیان و سلوکیان 
- ۵۹ الیمائیان و اشکانیان 
- ۷۱ سلسله و دودمان الیمائی (فرمانروایان الیمائی) 
- ۸۳ سکه‌های الیمائی 
- ۹۹ فرهنگ و هنر الیمائی 
- ۱۳۳ نقش برجسته‌های الیمائی (نگارنده‌های الیمائی) 

۱۳۵		تندیس مفرغی مرد الیمائی	✎
۱۵۷		متالوژی تندیس	✎
۱۶۳		کشف تندیس مرد الیمائی در شمی	✎
۱۷۳		هویت تندیس	✎
۱۷۸		سپاس نامه	✎
۱۷۹		برداشت نامه	✎
۱۸۹		خلاصه پژوهش به زبان انگلیسی Abstract	✎

پیشگفتار

... هنگامی که برای نخستین بار در کتاب های درسی، تصویر تندیس مرد مفرغی با عنوان «مجسمه اشکانی» به چاپ رسید، ما دانش آموزان مالیری^۱ احساس ویژه ای پیدا کردیم. گوئی پیوند و ارتباط مان با تاریخ برقرار شد، زیرا که می دانستیم این مجسمه با همان هیبت عظیم، قد بلند و نگاه اسطوره ای اش متعلق به ما و شهر ما و روستای «شمی» است که گذشته پرافتخار و باشکوه نیاکان این دیار را بازگو می کند و سرانجام آنکه پس از تحقیرهای سیاسی و اجتماعی بسیار و انزوای بختیاری در دوره پهلوی، ما نیز سهم و منزلتی در تاریخ یافته و بخشی از هویت و حیات ما نیز در لابلای اوراق تاریخ و کتب درسی رقم خوره است. اگرچه در ذیل مطلب هیچ اشاره ای نه به «شمی» شده بود و نه نامی از ایزده و مالمیر به میان آمده بود، اما این تعلق و وابستگی انکارناپذیر بود و هرگاه در مدرسه، کتاب های تاریخ را ورق می زدیم ناخودآگاه به گاه تورق، انگستان کوچکمان بر این صفحه توقفی می کرد و شکوه تصویر ما را به خود معطوف می داشت، تندیس مردی با پاهای استوار و شلواری که بی شباهت به دبیت^۲ نبود، با همان موهای انبوه و چشمانی نافذ که بی هیچ تاج و دیهیمی به انسان خیره می شد و بی آنکه چون شاهان و امیران خود را با آرایه ها و پیرایه های بسیار آراسته باشد، ایستاده بود و همین سادگی بیشتر بر ابهت او می افزود. اما دریغ که یک دست نداشت. اگر چه فقدان یکدست هرگز از وجاهت او نمی کاست. گویی شباهت عجیبی بین این تندیس و مردان بختیاری وجود داشت. گاه از فرط نگاه مداوم و مشاهده ی بسیار این نگرانی به دنیای کودکانه ی ما حلول می کرد که چرا این مجسمه یک دست ندارد، چه بلائی

۱. مالمیر نام قدیم شهر ایزده پایتخت اتابکان لر، با نام امیر سلطان اتابک افراسیاب نصرالدین
۲. شلوار محلی مردان بختیاری

سرِ دستش آمده و این دست جدا افتاده از تن و پیکر کجاست؟ آیا به سرقت رفته و یا هنوز مدفون است و همواره در خیال و رویاهای خود سرنوشت دست گمشده را دنبال می کردیم.^۲ آن زمان ایزده در بن بست جغرافیای ایران قرار داشت و رژیم و حکومت هم به دلیل مخالفت‌های بختیارپها با رضا شاه و مبارزات حق طلبانه ی آنان چندان توجهی به اقلیم بختیاری نداشت و سرکوب و سختگیری های بسیاری را بر خوانین و بزرگان و کلانتران ایل اعمال می‌داشت، گوئی تعمّدی بر محرومیت و فراموشی آنان در دستور کار بود.

اما کشف ناگهانی این تندیس باشکوه، علیرغم میل دولت پهلوی، توجه همگان را دیگر بار به بختیاری معطوف می‌داشت و این امر درست در بحبوحه ی اعدام، زندان، شکنجه و تبعید بزرگان بختیاری در مبارزه با رژیم پهلوی بود. گوئی اگر مردانی به خاک می‌خفتند، حالا مردی دیگر از این دیار کهن سر از خاک برداشته بود.^۳

«دین علی بیگ» معین نایب و مأمور انتظامات ایزده بود با تعدادی امنیه که قلمرو نظامیاش تا اندیکا و قلعه زرّاس می رسید و منزلش در خانه و حیات بزرگ «آعزیزالله کرم‌پور» در ضلع غربی روبروی باغ (اخلاقی) قرار داشت. دین علی بیگ برای تمشیت امور راهی جز مدارا و احترام به بازماندگان کلانتران و بزرگان شهر نداشت و علیرغم سلطه و مخالفت حکومت پهلوی، ناگزیر به همکاری کلانتران ایل در ایزده شده بود. و برای نظم و اداره شهر رو به آنان آورده و از آنان در انجام امور و دوائر دولتی بهره می گرفت .

آحمدجواد درگاهی، حاج غلامعلی پرچی و بزرگان اسدی و کرمپور، میرزا علیمردان راکی پرچی میرزا حیدر کیانی، امصطفی قلی عالیپور، دکتر لطف الله کیوان و میرزا نصرالله بوذرجمهری،

۳. آن زمان در اقواء و عوام شایعه شده بود که زن دین علی بیگ یک دست مجسمه را برای خود برداشته است زیرا مجسمه چند ماهی در منزل آنان بوده است.

۴. در سال ۱۳۱۳ خورشیدی بسیاری از بزرگان بختیاری توسط رضاشاه تیرباران و در ۱۳ فروردین همان سال سردار اسعد در زندان قصر، با شکنجه و تزریق آمپول آرسینک به قتل رسید.

میرزا سیف الله مستوفی، آغفور و میرزاتیمور «کی شیخ عالی» زمام امور و ادارات نوپا را به دست گرفته و عملاً ساماندهی امور شهر را در اختیار داشتند* آنان هرگاه که قلم بر گرفته و نامه می نوشتند با ادبیات و علم و خط و سوادشان تهران نشینان را دچار مشکل می کردند. تا «آنجا که از تهران نوشته بودند که ما از کلمات و اصطلاحات سر در نمی آوریم، بگوئید، ساده تر بنویسند. رضاخان با تجدد آمرانه فرامین حکومتی خود را یکی پس از دیگری در سرکوب عشایر جاری می ساخت و بختیاری تاب و توان و انسجام و اتحاد ایلی خود را با خلع خوانین و دست یابی به سهام نفت از دست داده و قانون اسکان عشایر «تخته قاپو» بی هیچگونه زمینه سازی، اوضاع کوچ و اقامت و ماندگاری را مختل ساخته بود.

سرانجام هنگامی که در مدرسه درس تاریخ مان با همان کتاب های قطع بزرگ و رنگی که نه در کیف جا می گرفتند و نه در طاقچه، به گاه اشکانیان رسیده بود، پدرم که خود از شمارهمین ایلمردان محلی بود و امر نظارت بر حمل تندیس مکشوفه را به عهده داشت. خاطره ی کشف و چگونگی آن را برایم توضیح داد. و گفت؛ که پس از اجرای حکم «تخته قاپو» عشایر «شمی» که عمدتاً از طایفه «بویری» بودند، مجبور به اقامت و اسکان اجباری شدند. اهالی که قصد ساختن خانه را به گاه پائیز در گرمسیر داشتند، تیزی نوک کلنگ یکی از اهالی هنگام پی افکنی ساختمان و جستجوی آجرهایی که در محل یافت می شد، به شکم مجسمه اصابت کرده و کنجکاو و اشتیاق او موجب پیدائی این مجسمه گردیده بود.

او همچنین برایم روایت کرد که چگونه آن زمان با چوب درختان بلوط (جیوه) در حالی که با وریس (طنابهای پهن) و شاخه های درخت «چهارچوبی» را به عنوان تخت روان با نظر «آداراب بویری» بزرگ طایفه، آماده و حمل مجسمه در حالی که آن را مردان به دوش داشتند

* میرزا علی محمد بوذرجمهری به دستور رضاشاه در تبعید بود.

از پیچ و خم های شمی تا ایزه حمل و سپس با سرپرستی «آمحمد جواد درگاهی» و جمعی از بزرگان شهر به «دین علی بیک» تحویل داده اند.

طی سالیان دیگر نیز تصویر تندیس مرد مفرغی شمی زینت بخش کتب مختلف تاریخی گردید. اما به ندرت از خاستگاه آن سخنی به میان آورده می شد و همواره با نام «مرد پارتی» «مرد اشکانی» معرفی و هرگز گفته نمی شد که ایزه و شمی کجاست - و این شخص کیست؟ و همین امر نگرانی و تعلق بیشتر کودکانی ما را بر می انگيخت!

پدر بعدها که به تهران آمد روزی او را به لطف و مساعدت «جعفر مهرکیان» باستان شناس شیفته ی ایزه به موزه ایران باستان بردیم و با دیدن تندیس «مرد شمی» آن خاطره ها در او زنده شد و اشک حسرت و غرور در چشمانش حلقه زد. زیرا قد برافراخته مرد شمی یک سر و گردن از باقی اشیاء و تندیسهای موزه ایران باستان بالاتر بود و این سند افتخار اگرچه گمنام ولی غرور هر شهروند ایزه ای را بیدار می کرد. این اثر هنوز هم بزرگترین تندیس در موزه ایران باستان است. خود من هم، هر باری که به موزه ی ایران باستان می روم احساس و رابطه ای خاص با این مجسمه برقرار می سازم. حَسَب این اشتیاق در سال ۱۳۸۳ فیلمی درباره آن ساختم که از سیما پخش شد و در کتابخانه ام مجسمه کوچک مولاژ شده او را قرار داده ام و کف اطاق پذیرائی خانه امان مزین به فرش با نقش مرد شمی است. پسر کوچکم «سیاوش» به این تندیس علاقه ای خاص دارد و در مهد کودک به شکلی تندیس مرد شمی را نقاشی کرده و او را «عمو شمی» خطاب می کند و همواره چون کودکی من و همه بچه های ایزه، علاقه خاصی به پیکره و عکس های این تندیس دارد. چرا که این اثر بخشی از هویت و تاریخ باستانی شهر ما را بازگو می کند.

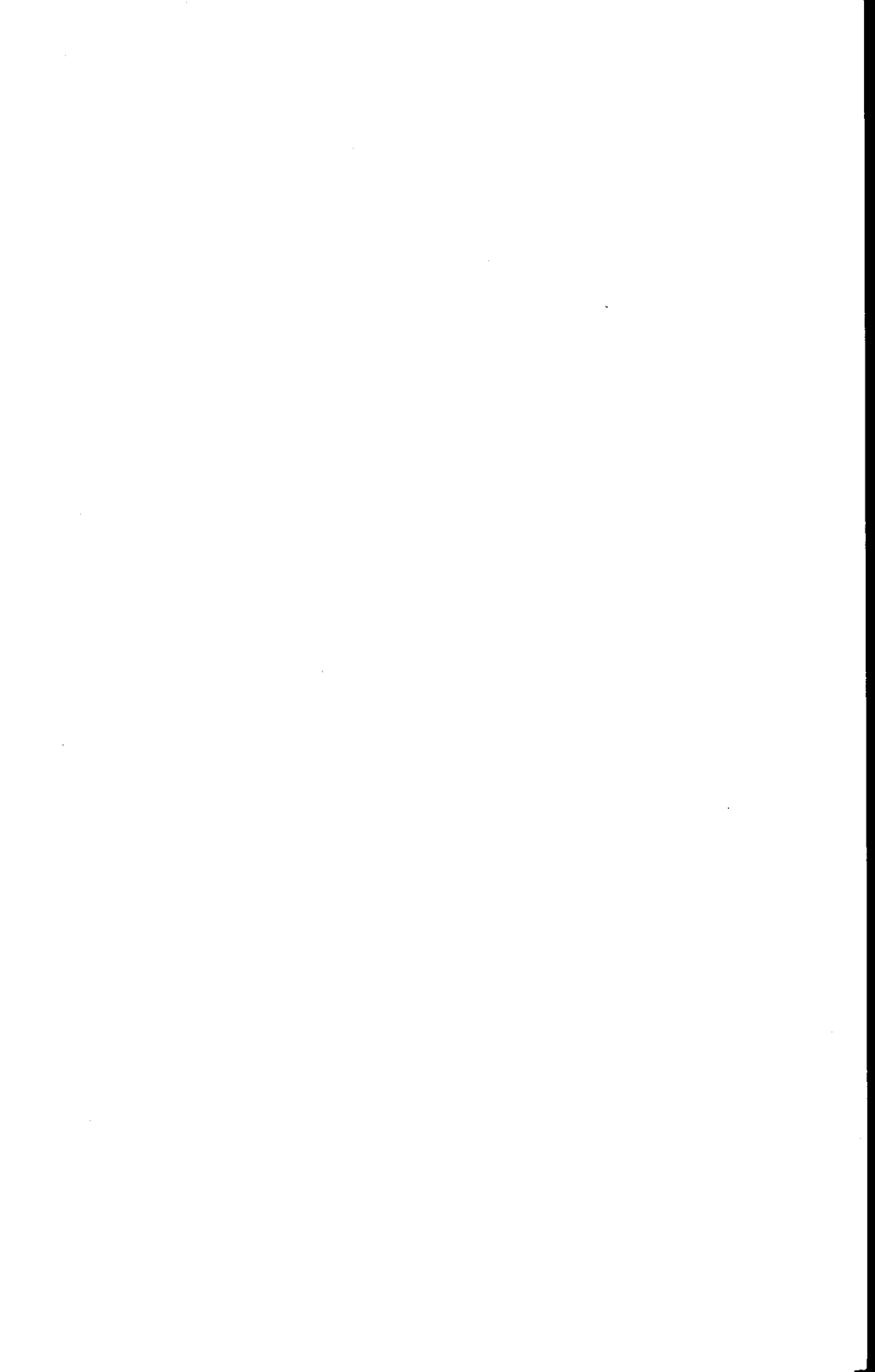


مولاژ تندیس، چند سال پیش از سوی سازمان میراث فرهنگی به نمایشگاه اتریش رفت و با استقبال اروپائیان مواجه شد. هنر و تمدن افتخارآمیز ایران همواره مایه مباهات است. یک بار نیز این تندیس زینت بخش نمایشگاه هنر و فرهنگ ایران در آسیا و کشور کره جنوبی گردید. ایزه به رغم همه ی گمنامی کهن شهری باستانی است و سابقه مدّنیّت و شهرنشینی آن به ادوار مختلف باستانی از جمله عیلام نو می‌رسد. وجود معابد، سنگ‌نگاره‌ها و نگارک‌ها این سابقه را گواهی می‌دهد و تندیس بی‌نظیر الیمایی یادگار شهر کشور (ساتراپ اشکانی) الیمایید است.

تندیس مرد شمی نه «اشکانی» نه سلوکی بلکه «الیمایی» است و الیمائیان ساکنان حقیقی و اولیه این سرزمین که احتمالاً تبار آنان به قوم بختیاری و عیلامیان باستان می‌رسد. آنان اگرچه هم‌عصر اشکانیان و سلوکیان بودند اما اکثراً استقلال محلی و جغرافیا و مختصات فرهنگی و اجتماعی و اقتدار خود را حفظ کرده و سرزمینشان بختیاری و زاگرس میانی را شامل می‌شده است.

این پژوهش تلاشی هرچند مختصر در معرفی تاریخ و هنر مردمان قدیم این سرزمین است. - تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

اردشیر صالح‌پور

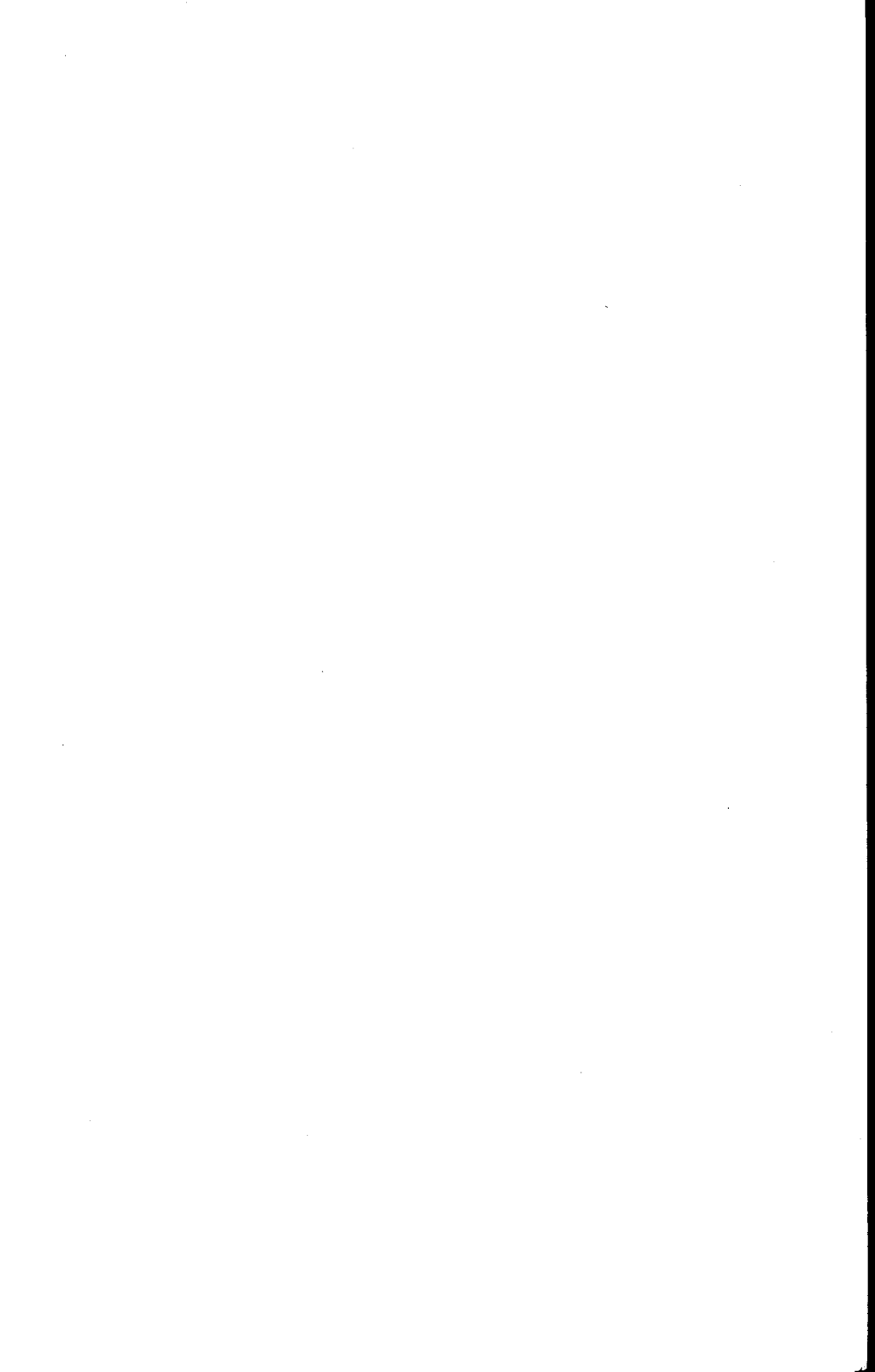


اليمانيان كيستند
و

سرزمين اليمانييد

كجاست ؟





الیماییان کیستند و سرزمین الیمایید کجاست؟

از ایشان به جز نام نشنیده ام نه در نامه خسروان دیده ام

(شاهنامه فردوسی)

متأسفانه اطلاعات دقیق تاریخی از الیماییان در دسترس نیست و کمتر از این قوم به وضوح و روشنی سخن رفته است. به نظر می آید امروزه نیز همچنان که نام ایزه و جغرافیای باستانی و سوابق تاریخی آن در هاله ای از ابهام و فراموشی قرار دارد، الیماییان نیز در غبار دوران گم شده و همچنان غریب و دیر آشنا باقی مانده اند.

والتر هینتس^۵ ایرانشناس بزرگ در مقدمه کتاب خود تحت عنوان «دنیای گمشده عیلام» در خصوص عیلامیان اشارتی دارد که بی شباهت به سرگذشت الیماییان نیست:

عیلام فقط با ا کراه، شدیداً به آشکار کردن اسرار خود رضایت می دهد.

(هینتس ۱۳۷۶ ص ۱۱)

زیستگاه های کوهستانی و کوههای سرکش و صعب العبور یکی از مهمترین موانعی است که مانع از ارتباط هرچه بیشتر مورخان با این قوم کوه زیست گردیده است. پس کمتر از آن سخن ساز کرده اند. از دیگر سو تقارن حیات سیاسی این قوم با دولت قدرتمند اشکانیان که ۴۷۵ سال بر ایران حکومت راندند همواره این سلسله مقتدر کوچک را تحت سیطره و اقتدار سیاسی خود قرار داده و حضور آنان را همپوشانی کرده است. اما کشف سکه های بی شمار الیمائی و سال شمار تاریخی و محل ضرب و ذکر اسامی دقیق شاهان این سلسله هم آگاهی

۵-Hinz, Walther

و شناخت بیشتری را از این قوم بر ما آشکار ساخته و هم تفاوت این قوم را با هم عصران خود یعنی «سلوکیان» و «پارتیان» بیشتر متمایز نموده است.

اگرچه منابع انحصاری مکتوبی با این عنوان در تاریخ بر جای نمانده اما در کنار منابع سلوکی و اشکانی به طور اجتناب ناپذیری همواره به حضور الیمائیان و سرزمین و قلمرو آنان و نیز حوادث مرتبط، آشکارا سخن به میان آمده است. همچنین کشف تندیسها و یافته های باستان شناسی در دوران اخیر ما را با اطلاعات تازه تری از این قوم و سرزمین آشناتر می سازد. اما مهمتر از همه حضور سنگ نگاره ها و نقش برجسته های الیمائی در «خونگ نوروزی» «خونگ یارعلیوند» «خونگ کمالوند» نگار کند «شیوند» «تنگ بُتان شیمبار» «بردبُت کوه تینا در چلوار» و «تنگ سروک» در مناطق کوهستانی حوالی بهبهان و بختیاری و به ویژه نو یافته های مسجد سلیمان و ایزه ی کنونی قطعیت ماجرا را تثبیت می کند.

در کتاب تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج) به سر دودمان های کوچک پارس «الومائیس» و «خاراسن» اشاره شده است^۶ که تحت قدرت سلوکیان و سپس مدتی زیر فرمان اشکانیان حکومت رانده اند. (کمبریج ۱۳۸۳ - ص ۱۰۰) اما هنگامی که به طور ویژه به سراغ آنان می رویم، منابع دیگر به طور کلی ما را ناامید می کنند و ناگزیر به مراجعه ی سکه ها می شویم. سکه ها بهترین مدرک و منبعی هستند که می توانند رواج قدرت حکومت ها را با قید ضرب آنان و مضامین حک شده، پرده از نقاب برداشته و حقایق تردیدناپذیری را بر ما روشن سازند. از این روی به کمک سکه ها و ارزیابی نقش و نقوش آنان ضعف های منابع مکتوب تاریخی کامل می شود و با تطبیق و مشابهت های تاریخی نتایج تازه ای حاصل می آید و در خصوص «الیمائیان» شناسائی و تجزیه و تحلیل صدها سکه بهترین اطلاعات را از

۶. دیاکونف ا. یرانشناس روسی نیز در کتاب خود (تاریخ ایران باستان ترجمه روحی ارباب، انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۸۰، صفحه ۱۴) به سلاطین کوچک و نیمه مستقل الیمائید - پرسیدها (پارسها) و میسینها (خاراسنی) اشاره می کند.

این قوم و سلسله بر ما آشکار ساخته است.

احتمالاً «ایمائیها» همچون اعقاب خود عیلامیان از نژاد آسیائی یا زاگرو - عیلامی یعنی نه هند و اروپائی و نه سامی بوده که در سرزمین و کوهستان های بختیاری و در شمال خاوری خوزستان امروزی (زاگرس میانی) سکنا داشته و به شیوه ایلیاتی زندگی می کرده اند. تاریخ شکل گیری حکومت الیمائیان مقارن با اواخر سلوکی و آغاز دوره اشکانی (پارتی) است. آنان از خاکستر عیلام باستان و عیلام نو که نگارکندهایشان هنوز بر صخره های سنگی معبد کولفرح (نارسینا) و اشکفت سلمان (تاریشا) در ایذه کنونی پابرجاست قد برافراشته و با هخامنشیان (پارس ها) هم پیمان شده و هنگام حمله اسکندر مقدونی به ایران با او درگیر شده و اگرچه روزگارشان هم عصر با اشکانیان بوده اما کمتر سلطه آنان را پذیرفته و پیوسته با سلوکیان (جانشینان اسکندر) و پارتیان (اشکانیان) که مقر اصلی آنان خراسان و گرگان و شمال شرقی ایران بوده در جنگ و ستیز و رویارویی بودند.

«مردم الومائیس پیش از هجوم اسکندر از کوهستان به جلگه رود دز فرود آمدند و در آنجا موثراً به کار کشاورزی که از همسایگان غربی آموخته بودند پرداختند.»

(کمبریج ۱۳۸۳، ص ۴۰۹)

ایمائیان اغلب کوه زیست بوده و هرگاه اقتدارشان فزونی می یافت، نفوذ خود را به جغرافیای دشت خوزستان نیز گشانده و قلمرو خود را تا رامهرمز، شوشتر^۷، اهواز، دزفول و شوش و حاشیه های حاصلخیز رودهای کرخه و دز و گاه جراحی و از سوی دیگر از طریق کوهستانهای بختیاری تا نواحی گلبانه (اصفهان امروزی) و میان رودان (بین النهرین) و کشور عراق امروزی می گشانده اند و هرگاه که به موانعی برخورد و یا دچار ضعف و سستی می شده،

۷. اشاره به کشفیات ناحیه گلاگ در ۳ کیلومتری شوشتر نزدیک بند ماهیازان که آثار قبور الیمائی کشف شده است.

دوباره به مأوای خود یعنی کوهستانهای بختیاری و فراز و نشیب‌های زاگرس، پناه می‌جستند و شیوه جنگ و گریز، مشهور به پارتیزانی یکی از روشهای مقابله دفاعی آنان بوده است. آنچه مسلم است الیمائیه ساکنان جغرافیای اعقاب خود یعنی عیلامیان به شمار می‌روند و سرزمین و محدوده‌اشان اگرچه به وسعت عیلام نمی‌رسید اما تقریباً در همان قلمرو جغرافیائی نفوذ و خود در بخشهای کوهستانی شمال شرقی خوزستان یعنی سرزمین بختیاری مأوا داشته و باستان شناسان، جغرافیای سیاسی آنان را در تفکیک با سایر اقوام همجوار مرزبندی کرده‌اند. از آن جمله باید به کاراشند^۸ اشاره کرد:

الیمائیه را با سوزیه (خوزیه) و پارتها (اشکانیان) نمی‌توان یکی دانست و در ادامه ضمن تقسیم بندی قلمرو الیمائیان در سه دوره مرز آنان را با سوزیه، جلگه رود هدیفون (جراحی کنونی) می‌داند.

همچنین دیترامان^۹ تصریح میکند که:

کوه‌های بختیاری ناحیه اصلی الیمائی بخش مرکزی رشته کوه‌های زاگرس را تشکیل می‌دهند. رشته کوه‌های بختیاری تقریباً از شرق رود دز بین «۴۸ و ۴۹ درجه طول جغرافیایی» شروع می‌شوند. این کوه‌ها، سرزمین بختیاری (ایذه و مسجد سلیمان و حتی دشت پیرامون دزفول و شوشتر و رامهرمز) را نیز دربر می‌گیرد.

و نیز هوفمان^{۱۰} اشاره دارد که:

الیمای به قلمرو ایلامیان دلالت داشت که در آن خود الیمائیس همراه با مکانهای یاد شده در یک استان بوده است.

^۸ Kahrstedt

^۹ Hoffman, G. (1880), Aaszuge aus syrischen Akten persischer

^{۱۰} D.Ehnann, Bahtigaren – Persische, Bergnonaden in wandel der zeit, wiesbaden, 1915, ppl. 16 . 59. et. 23.

ویسباخ^{۱۱} در سال ۱۹۰۵ در دایره المعارف طبقه بندی علوم باستان حدود و ثغور الیمائیان را به طور کلی توضیح میدهد:

منطقه ای بین بابل و پارس و در واقع همان سوزیانا بوده است.

اما اشارات او بسیار کلی است، در حالی که در خوزستان هم چنان که اشاره شد، اقوام زیادی ساکن بودند و سوزیانا در دوره عیلام مدیون کوهستان های الیمائی است. اما سوزیان با وجود ثروت زراعی اش، اگر کوهستانهای شمال شرق و جنوب شرق آن یعنی کوه های لرستان و بختیاری فعلی جزئی از عیلام نبودند هرگز اهمیت اولیه خود را باز نمی یافت.

(هینتس ۱۳۷۶، ص ۲۵)

ولی توضیحات استرابون (۶۴ پ.م - ۲۰ م) در کتاب «جغرافیای پولونیوس» مفصلتر و کامل تر است، و الیمائیان را ساکن در منطقه زاگرس میدانند:

الیمائیها در سرزمین بزرگ و متنوع ساکن اند. اینک در همه قسمت های حاصلخیز آن کشاورزان ساکن اند، حال آنکه بخش کوهستانی پهناور است و مأمّن امن سربازان است که بیشترشان تیراندازند و از آنجا که ناحیه کوهستانی پهناور است می تواند نیروی نظامی عظیم پادشاهان را تجهیز کند. از آنجا که او سپاه بزرگی دارد برخلاف قبایل دیگر از اطاعت پادشاه اشکانیان سرباز میزنند.

گفتیم که به احتمال بسیار زیاد نسب و تبار الیمائیان به قوم مقتدر عیلام میرسد که در اواخر هزاره چهارم پ.م از کوههای زاگرس وارد دشت خوزستان شدند و روند موجودیت خود را به عنوان تمدنی بزرگ که بی شک هخامنشیان وامدار آنانند در منطقه تشکیل دادند و سرانجام پس از حمله آشور آخرین دوره حکومتی خود را با ظهور سلسله «شوتوروکها» در

۱۱. F. Weissbach; Paulys – Real – Encyclopadie der classischen, Alterhums – wissenschaft, v, 1905, col, 2458

زمان پادشاهی (هانی) به استناد نگارنده‌های کول فرح و اشکفت سلمان در آیپیر (ایذه) به پایان بردند. با این اوصاف «ایمائیید» یا به لفظ یونانی «ایمائییس» «لومائییس» پایگاه اصلی قوم ایمائی در کوهستان‌های بختیاری به روزگار نوعیلامیان در «آیپیر» می‌زیسته و بعد از آن یعنی پس از سقوط هخامنشیان و فترت سلوکی مجدداً حیات خود را با عنوان «ایمائی» آغاز نموده‌اند.

«ایمائیان» گاه با همسایگان خود نیز به اتحاد و همبستگی رسیده‌اند که این خود نشانی از قدرت آنان در منطقه و دوران خود است. استرابون گزارش می‌کند که:

ایمائیها متحداً با ۱۳۰۰۰ «کاسی» (لرهای لرستان) یک قوم کوهنشین سرکش و مغرور که باید در مرز شمالی «سوزیانا» در نیمه راه بین «لرزا» و «اکباتانا» ساکن باشند علیه سوزیها و بابلیها جنگیده‌اند. یک قوم کوهنشین دیگر که از شرق بر ایمائیها می‌پیوست، خوزیها (arier) بودند که با تملک دروازه‌های ایران برای اسکندر در لشکرکشی از «سوزا» به تخت جمشید مشکلاتی بزرگ ایجاد کردند.

(فون گال ۱۳۷۸، ص ۲۶)

وسعت منطقه ایمائی در عصر سلوکیان به ویژه در دوره پارتیان بخش‌هایی است که هم اکنون در ایذه، المیر، مسجد سلیمان، بهبهان، شوشتر، دزفول و اهواز قرار دارند و حتی در دورانی معین شوش نیز به ایمائیها تعلق داشته است. پس از کشورگشائی‌های اسکندر عیلام مستقیماً زیر سلطه سلوکیان بود اما جلگه‌های مرتفع و دره‌های واقع در شرق و شمال شرقی عیلام که اکنون در خطه بختیاری است استقلال قطعی خود را حفظ کردند.

(محمدی فر ۱۳۸۷، ص ۱۹۹)

به عبارتی «ایما» به قلمرو عیلامیان دلالت داشته که در آن خود الیمائی‌ها همراه با مکان‌های یاد شده در یک جغرافیا قرار می‌گرفتند.

اهمیت این سرزمین کوهستانی و نابارور از نظر کشاورزی قبل از هر چیز به دلیل موقعیت جغرافیائی آن است. جاده‌هایی که از شوش شروع شده با عبور از ایذه (مالمیر) از میان کوه‌های بختیاری می‌گذرند و مستقیماً به سمت مرکز ایران یعنی اصفهان هدایت می‌شوند. جاده دیگری نیز به سمت جنوب از بهبهان می‌گذرد و به سمت استان فارس و شیراز هدایت می‌شود.

پرفسور گیرشمن^{۱۲} که سالیان بسیاری در مسجد سلیمان و بختیاری پژوهش‌های باستان-شناسی داشت نیز، همین امر را با توجه به موقعیت جغرافیائی و وجود جاده بزرگ تصریح می‌کند، او همچنین اشاره آشکاری به تندیس مفرغی مرد شمی دارد.

مهمترین بناهایی که از عهد پارت شناخته شده اند بدون شک مجسمه بزرگ مفرغی است که در شمی، ناحیه ای که متعلق به الیمائی قدیم است بدست آمده، معبدی که این مجسمه در آن پیدا شده نزدیک مالمیر قرار دارد. مال امیر که سابقاً مرکز بزرگ عهد عیلامی جدید بوده حتی اگر پایتخت دولت الیمائی محسوب نمی‌شد به سبب استقرار جاده بزرگ تجارتی که خلیج فارس را به ناحیه اصفهان مربوط می‌ساخت یکی از مهمترین اجتماعات آن دوره به شمار می‌آمد. امروزه نیز بقایای این جاده نفوذ به سوی قلب نجد ایران را که قسمتی از آن سنگ فرش و قسمتی در صخره‌ها کنده شده بود می‌توان دید. (گیرشمن ۱۳۶۸، ص ۳۳۰)

۱- R.Ghirshman, Terrasses sacrees de Bard-e Nechandeh et masjid-I solaiman" dans memories de la delegation archeologique en Iran, vol. I .
texte, Paris, 1976, pp. 179.44

همین امر نیز در تاریخ کمبریج تأکید شده است:

جاده‌هایی که از اهواز می‌گذشته و به الومائیس می‌رسید یکی از شریان‌های بازرگانی را تشکیل میداد و رأس خلیج فارس را به فلات ایران متصل می‌ساخت. اگرچه شوش غالباً دعوی استقلال می‌کرد اما در محدوده جغرافیایی الومائیس قرار می‌گیرد.

(کمبریج ۱۳۸۳، ص ۴۰۹)

در دوره اشکانیان هم به دلیل استقرار حکومت و هم به دلیل ارتباطات اقتصادی و تجاری با قدرتهای دیگر به امر جاده سازی توجه زیادی قائل می‌شدند.

باززرگانی یکی از منابع عمده درآمد در دوره اشکانی بود. ایران از شرق با هندوستان و چین و از مغرب با روم روابط تجاری داشت... اشکانیان می‌خواستند تجارت میان چین و روم را خود در دست داشته باشند. راههای تجارتی در دوره اشکانی اغلب بازمی‌ماند و شهرهای تجاری و در مسیر، به گواهی باستان شناسی ثروتمند بوده‌اند.

(بهار ۱۳۵۶ - ص ۲۰ و ۲۱)

جاده بزرگی که هم اکنون ایزه را به اصفهان مرتبط می‌سازد، به گویش محلی «دسپارت» نامیده می‌شود که آثار سنگفرش آن در دامنه‌های «سراک» هنوز بر جا مانده و آثار و بقایای پل هائی برای عبور از رود کارون تحت عنوان «پل شالو» تا قبل از زیر آب رفتن آن ناشی از احداث سد، کاملاً هویدا بوده است.

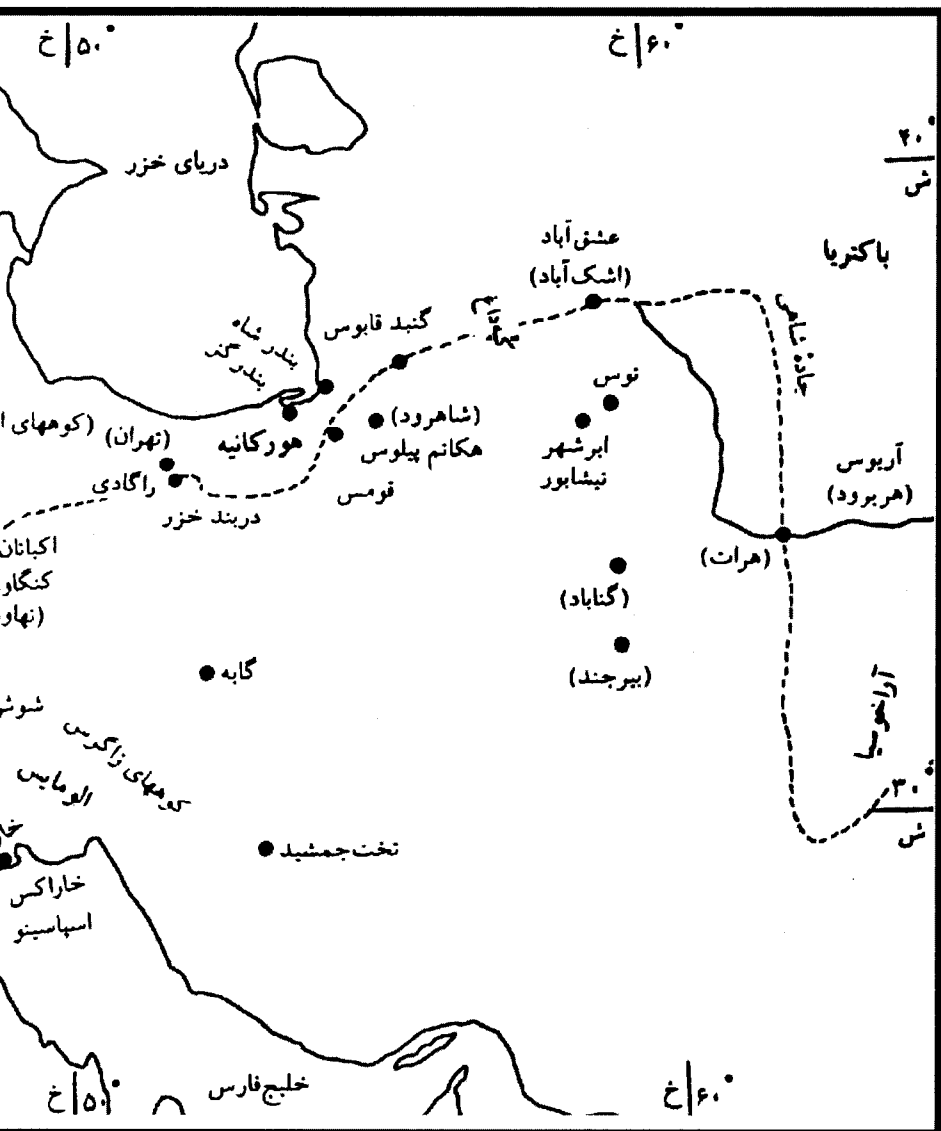
لفظ «دزپارت» یا «دسپارت» و «دژپارت» بی‌شک تداعیگر دوران پارت‌ها یا اشکانیان به روزگار الیمائیان است. شاید یکی از دلایلی که «استرابون» به راهزنی و باج‌راه ستانی قوم الیمائی اشاره دارد وجود چنین جاده‌ی معتبری در سرزمین آنان باشد. پس نام «الیمائی»،

چیزی جز شکل یونانی شده نام کهن عیلام باستان نیست و الیمائیه‌ها بخشی از پهنه فرهنگ سیاسی جنوب غربی ایران در دوره سلوکی و پارتی بودند که همواره در معرض تهاجم نیروهای سیاسی بیگانه، نخست سلوکیان و سپس پارتیان قرار می گرفتند. اما نفوذ سلوکی بر این منطقه ی کوهستانی بسیار ناچیز بوده و قدرت بیشتر در اختیار الیمائیه‌ها و اوکسینیها قرار داشت و «الیمائیس» به عنوان شاهنشینی در دوره سلوکی و پارتی حیات داشته است. «جعفر مهرکیان» در پایان نامه ی دوره ی کارشناسی ارشد خود که در واحد باستان‌شناسی دانشگاه تهران موجود است موقعیت جغرافیائی سرزمین الیمائیس را توضیح می دهد.

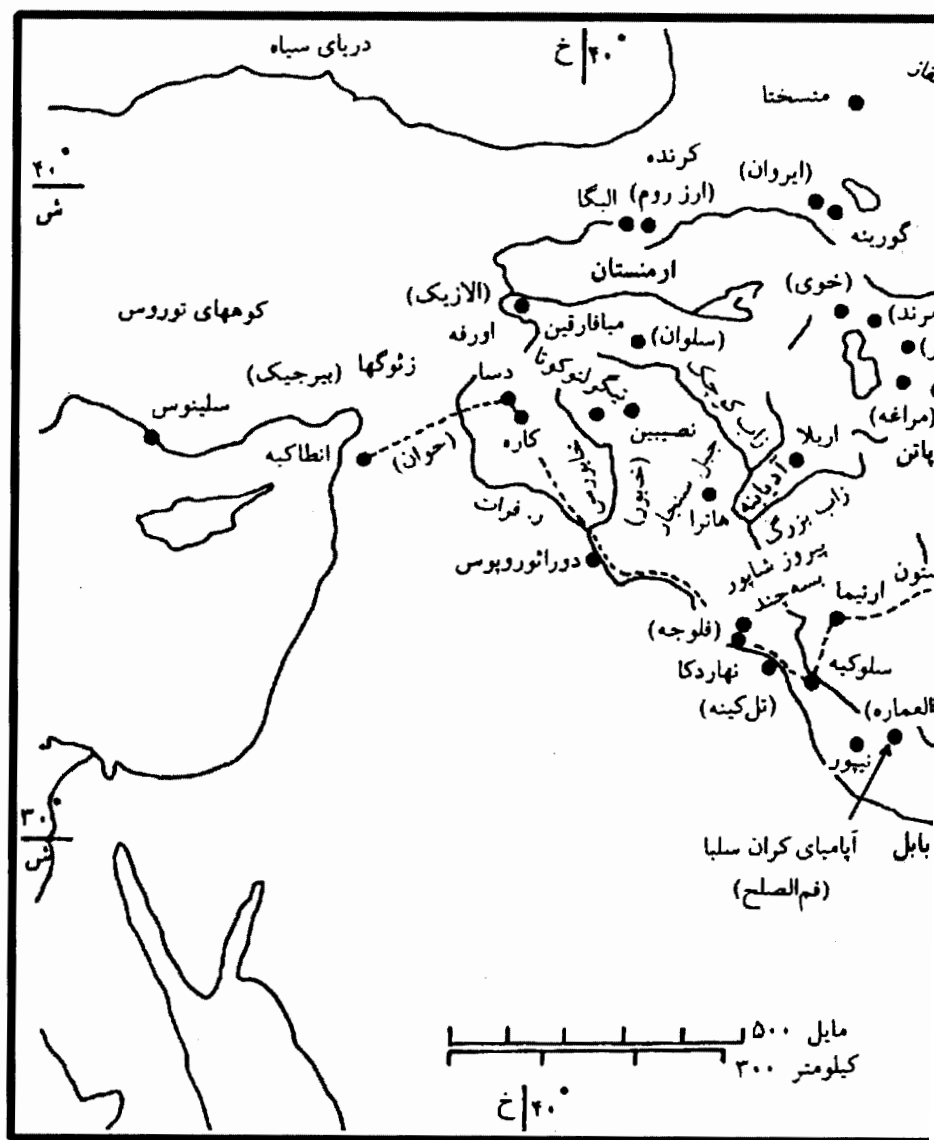
الیمائیس به مرکزیت کوهستان های بختیاری، پاره‌های بزرگی از استان های کوهکیلیوه و بویراحمد، چهارمحال بختیاری، پاره هائی از کوهپایه های شمالی زاگرس در استان اصفهان و کوهستان های جنوب خاوری لرستان و کوهستان های خاوری استان خوزستان تا مرزهای باختری شوش و کناره های خلیج فارس...

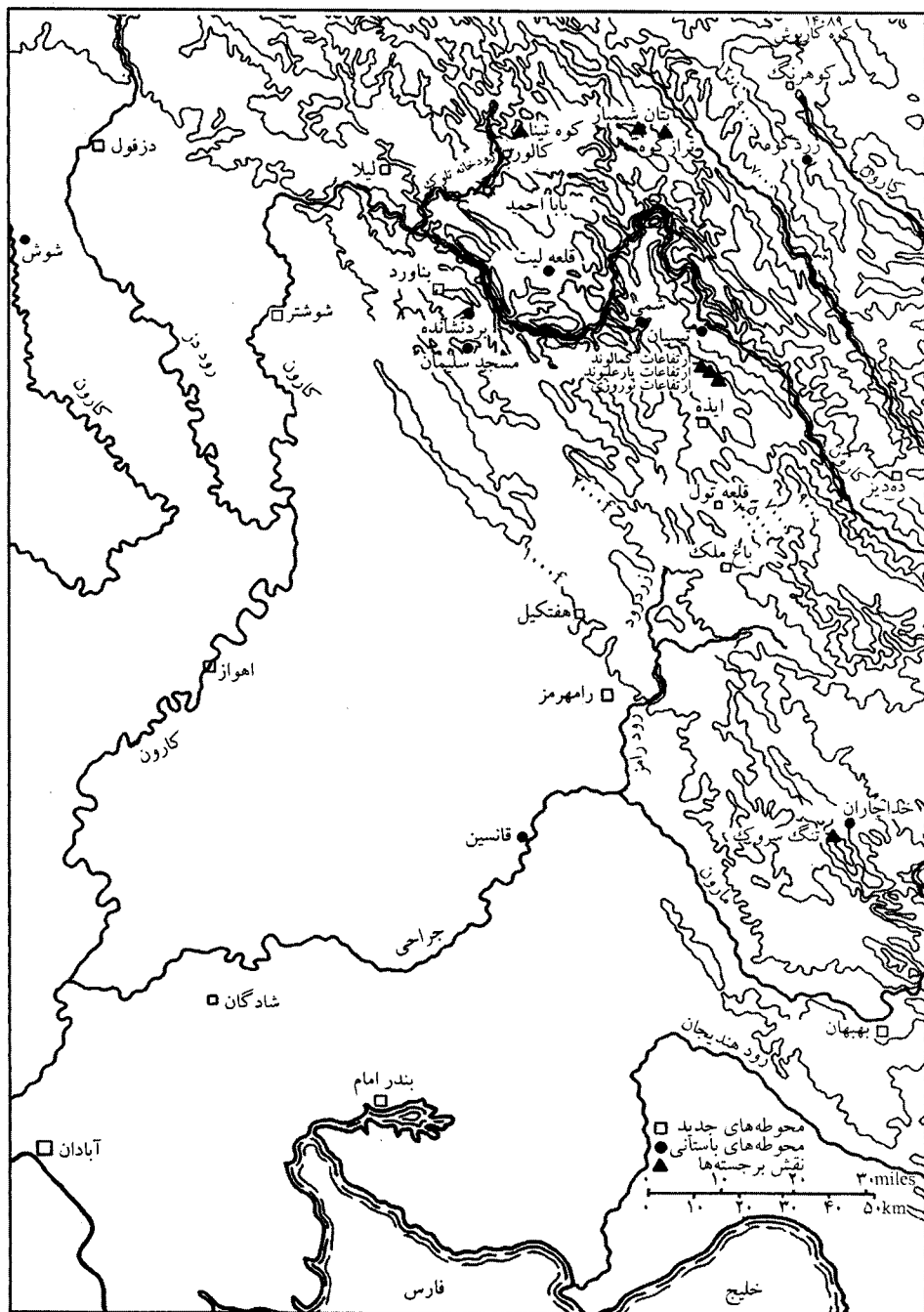
«مهرکیان - ۱۳۷۷»

به نظر می آید تمام نواحی و مناطقی را که در جغرافیای الیمائیس قرار داشته هم اکنون جغرافیا و خاک قوم لر (اعم از لر کوچک و بزرگ) است. استرابون توضیح می دهد: در شمال و به سوی خاور کشورهای الیمائی و پارتاکنی واقع اند که مردمانی غارتگر و متکی بر مناطق دشوار کوهستانی خود هستند او همچنین الیمائیه‌ها را به عنوان افراد غارتگر خاوری شوش به شمار می آورد.^{۱۳}



نقشه ایران در دوره اشکانی

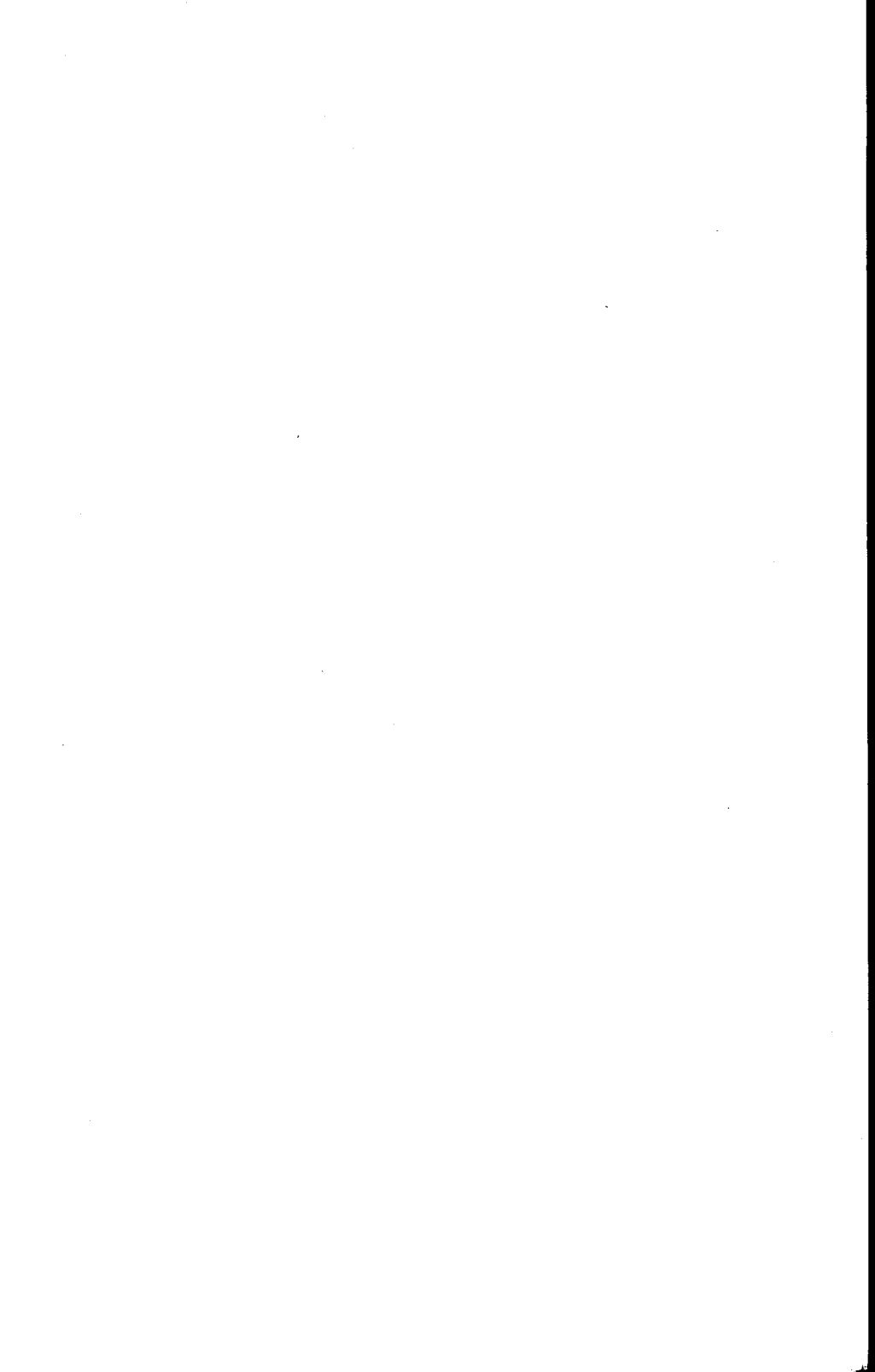




جغرافیای منطقه الیماید

اليمانيان و عيلا م باستان





الیمایان و عیلام باستان

واژه «ایما» به معنی سرزمین کوهستانی و برگرفته از نام (ایلام) (عیلام) (نام قوم الیمائی) است که احتمالاً از نژاد کهن سرزمین بختیاری و ساکنان دشت و کوهستان های ایزه و مسجد سلیمان کنونی بوده اند.

نام «الیمایی» مشتق از نام عبری «عیلام» است که با واژه آشوری - بابلی، الامتو (سرزمین کوهستانی) تطابق دارد.

بابلی ها قسمت مرتفع سرزمینی را که در مشرق بابل قرار داشته الامتو یا الام یعنی کوهستان و شاید «کشور طلوع خورشید» یعنی مشرق می نامیدند. کشور عیلام شامل خوزستان و لرستان امروزی، پشتکوه و کوه های بختیاری بوده است.

(آمیة ۱۳۸، ص ۲)

سومری ها حروف اختصاری نیم Nim را برای عیلام به کار می بردند و این کلمه در زمان سومری به معنای بالاست. این وجه تسمیه شاید بیشتر از آن منظر است که عیلامها به نسبت آنان در ارتفاع بیشتری قرار داشتند و یا شاید به این مفهوم که برای ساکنان بین النهرین عیلامیها منش، کوهستانی داشته و به همین دلیل به سرزمینشان با الفبای نیمی تحت عنوان (هل - تا - ام - تی) مینوشتند که می تواند (هل تمپ ت) هم خوانده شود. و در این فرهنگ (هل) به معنای سرزمین و (تمپت) به معنای فرزانه و یا سرور است.

این اطلاق مبین آن است که عیلامیها سرزمینشان را به عنوان «زمین سرور» یا «زمین خداوند» می دیدند.

(هیتس ۱۳۷۶، ص ۲۶)

در کتاب مقدس نام عیلام چندین بار آمده است و لفظ عیلام به عبارتی همواره مدیون این کتاب دینی است.

در سفر پیدایش، باب چهاردهم در آیات ۱ و ۴ و ۵ و ۹ و ۱۷ از «کُدره لاَعَمَر» پادشاه ایلام و در آیات ۲ و ۹ از عیلام نام برده شده است.

همچنین دانیال نبی رؤیای معروف خود را که پیشگوئی بر آمدن حامیان قوم یهود و شکست بابلیان رامی کرد به شهرشوش که درالسطنه ی عیلام است بر او ظاهر شده می داند.

(اقتداری ۱۳۷۵، ص ۹)

شوشان یاشوشن، (زنبق) شهری که یونانیانش سوسای عیلام می گفتند و خود عیلام هم جزء سوسیانا می باشد و شهر سوسا از جمله شهرهای بسیار قدیم بوده که نامش در تواریخ قدیم بسیار آمده است.

۱- سوسن نام گل زنبق که در دوره عیلام اهمیت بسیار داشته است (سوسن همواره در ادب و هنر نشانه ی پاکی به شمار می رود، بدین گونه که نقش یا طرح سوسن (زنبق) به کنایه رمزی از شهر شوش و گل سوسن و زنبق نماد شهر شوش بوده است.

(شهدادی ۱۳۸۴، ص ۱۵۶)

همچنین در منطقه ایزه، سوسن نام دهی بزرگ و تاریخی است که معبد تیسسیون در آن بوده و «جعفر مهرکیان»، باستان شناس، آن را محل یکی از معابد الیمائی می داند. وجود بقعه ای به نام «دانیال» و نام دهی به همین عنوان در بالای سوسن نیزجالب توجه است.

سرتاسر منطقه سوسن سرشار از بوته های سوسن بُر، است که ممکن است نام سوسن از آن

گرفته شده باشد. که بختیاری‌ها سوسن را به تلفظ خود «سی سنبل» که همان سوسن بُر است ادا می کنند.

مهرکیان تأکید دارد که:

واژه الیما به معنای سرزمین مرتفع است و این واژه به هیچ وجه دشت حاصلخیز شوشان را که دنباله طبیعی سرزمین پست میان رودان است دربر نمی گیرد.

(مهرکیان - ۱۳۷۷ - پایان نامه تحصیلی)

برخی باستان‌شناسان شباهتهای بین عیلام یها را با «لولوبیها» که نژاد کوه نشین همسایه در شمال عیلام هستند محتمل می دانند. دانیل تی پاستین معتقد است:

نام ایلام سومر نگار Nim به معنی ساده (بلند) نوشته شده است که اغلب با معرف KI به نشانه سرزمین و مملکت همراه بوده و به عبارتی شکل اکدی به کار رفته معمولاً گویای سرزمین ایلام بوده است. kupelammatun

(پاتس ۱۳۸۵، ص ۱۴)

او همچنین بر آن اعتقاد است که:

«ایلام» واژه ای لفظی است، نامی که کاتبان بین النهرین که از آبرفت به فلات ایران می نگریسته آن را ساختند و این نام را درباره مناطق متفاوت جنوب غرب ایران و مردمان آن به کار می بردند.

(همان ص ۱۳)

متون بابلی متأخر درباره تهاجمات متعدد سپاهیان ایلامی که برخی از آنها را با نام های ایلامی فرماندهی می کردند، روشن می سازد که منطقه الیمائی و الیمائیها که در منابع یونانی



و لاتین از آنها یاد شده است. بی تردید روزگار بعد از ایلام و الیمائی بودند. بقایای ایلام به منزله یک گروه قومی - زبانی مجزا در دوره پس از سلطه اسکندر بر غرب آسیا کاملاً گواهی شده است در خوزستان مکان هائی همچون شوش در واپسین سده های پیش از میلاد و نخستین سده های میلادی تداوم و استقرار را همراه با برپائی مکانهائی جدید چون «مسجد سلیمان»، «تنگ سروک» و «برد نشانده» در می یابیم .

منابع یونانی و لاتین این دوره از الیمای و الیمائیها حکایت دارد که در میان آنها بدون مشکل می توانیم دوره جدید عیلامیان را تشخیص دهیم. الیمائیها تا حد زیادی در برابر تحمیل سلطه بیگانه از سوی جانشینان اسکندر یعنی امپراطوران ایستادگی کردند.

(باتس ۱۳۸۵ ، ص ۵۴۱)

بر فراز هر دو، شمال و به سوی شرق، سرزمینهای الیمائیها قرار دارد که مردمانی غارتگراند و پناهگاهشان پستی و بلندی کوههای آنهاست. بدین ترتیب روشن است که استرابون الیمای (سرزمین الیمائیها) نامی که در واپسین سده های قبل از میلاد به ایلامی ها اطلاق می شد و سوزیانی را دو منطقه جغرافیائی متفاوت به شمار آورده بود.

(Hofmaan ۱۸۸۰ p ۱۲۳)

و در ترجمه ارمنی «موسی خورنی» از کتاب «جغرافیای بطلمیوس» در سده هجدهم می خوانیم که:

سرزمینی در آسیا به الیمائیها تعلق دارد، آنجا خوزستان است که یونانیان از روی نام شوشان آن را شوشانیک می خوانند.

(marquart, ۱۹۰۱ p. ۱۳۷)

قدیمی ترین منبع درباره الیمائس در شرح «تیارخوس» دریا سالار اسکندر مقدونی آمده که طی یک سفر به همراه ناوگانش به شوش رسیده که در آنجا سرانجام پس از مدتها انتظار، موفق به ملاقات با سپاهیان اسکندر گردید:

او آنان را به عنوان یکی از گروه های کوه نشین کوهستان های زاگرس و یکی از چهار قوم راهزن در کنار (مردها) (Mard)، اوکیسن (Ouxien) و کوسنان (Cossen) یاد کرده است که هم با مردم شوش و هم با پارسیان مرز مشترک داشتند.

(فرای ۱۳۸۲، ص ۴۳۷)

یکی از نکات جالب توجه در انتساب الیمائیه ها به عیلامیان حسب یادداشتی است که ماه دسامبر و ژانویه ۱۵-۱۲۴ پ.م «هی پادسنیس» پادشاه «منسه» خوانده شده است: پادشاه پارتی ارشاک با پتت عیلامی جنگ کرد و نیرویی با ۱۵۰۰۰ سپاهی عیلام را شکست داد و در یادداشت روزانه آمده است که «عیلام را به تمام سلاحهایم زدم».

(Pinch, 1980; Nodelman, 1960:89)

این نکته از دو حیث حائز اهمیت است نخست آنکه پادشاهی اشکانی با عیلامیه ها که همان الیمائیه ها هستند، جنگ کرده است. در اینجا منظور از ایلام، همان الیمائی ها بوده که قومی جنگجو بوده اند زیرا عیلام قبل از دوره اشکانی بوده و دیگر آنکه نام فرمانده نیروهای الیمائی، عیلام تمام و کمال است و در واقع این نشانه ای است که الیمائیه های جدید به لحاظ زبان شناختی از ایلامیه های قدیم برده اند و در اکثر متون به الیمائیه ها عنوان مردان دلیر و جنگجو اشاره شده است. در پارهای از نقش برجسته ها ی الیمائی از جمله نقش برجسته «تنگ سروک» شاهد مردی کماندار که در حال تیراندازی است و نیز دو فرد دیگر که یکی



سنگی را بر دستان خود بلند کرده و بخشی از یک فلاخن، وسیله ای برای سنگ انداختن که هنوز نیز در بختیاریهای کوهستان مرسوم است و به آن «کَوون» یا «کی وون» - Kawon Kaywon میگویند و تا دوره های اخیر نیز در جنگهای محلی از آن استفاده می کردند دیده می شود.^{۱۴} و این هم نشان از کوهستان زیستی الیمائیان دارد ضمن آنکه آنان به استناد گزارش «استرابون» هم در دشت های حاصلخیز و هم در کوهستان ساکن بوده اند. از سوی دیگر در همین نقش برجسته سواری با زره در حال هجوم است که این خصوصیت نشانگر جنگ در دشتهاست و نیز در «خُنگ یارعلی وند» در «نوروزی» ایزده افراد، تیرکش بر پشت خود دارند. این نشانه ها یعنی حضور کمان البته به طور آشکاری بر نگارندهای کولفرح (ایزده) به خوبی آشکار و با سابقه بوده است و تعلق عیلامیان را به کمان و کمانداری میرساند. مراتب را «بارون دود» دبیر اول سفارت امپراطوری روس در ایران در سال ۱۸۴۱ میلادی که از بختیاری دیدن کرده و کتابی را تحت عنوان سفرنامه لرستان و خوزستان) دارد تصریح کرده است. جنگ افزار این تهاجم کمان است و کمان خیلی زود برای عیلام به نوعی نشانه ملی تبدیل شده است. (بارون دُود ۱۳۷۱، ص ۲۲۴)

در ارمیای نبی (Jeremia ۱۴۹/۳۵) نیز آمده است. زبوت Zebaoth سرور چنین می گوید:

«نگاه کن من میخواهم کمان ایلام را بشکنم، قدرت باشکوه آنان را»

و این کاملاً بدیهی است که این کمان ها، کمان هائی هستند که نمایندگان ملل در نقل برجسته تخت جمشید به عنوان هدیه ویژه کشورشان برای پادشاه ایران آورده اند.

استرابون گزارش می کند که در سرزمین کوهستانی «الیمائید» فقط سرباز رشد و پرورش می یافته است که بیشتر آنها تیرانداز بوده اند. (فون گال ۱۳۷۸، ص ۲۲)

۱- اشاره به کَوون که بر کمر هر بختیاری کیوونی بسته شده بود. (کیوون رشته نخهای پشمی بافته شده به هم است که از دو لایه تشکیل شده و وسط آن پهن است و سنگ را کف آن گذاشته و پس از چرخ و دوران دور سر به سوی مقصد با باز کردن یک رشته آن در حالیکه که سنگ شتاب گرفته پرتاب میکنند.)

هرچند که حکومت عیلام به دست شاه آشوری، آشور بانیپال (۶۶۹ - ۶۳۰ پ. م) در سال های ۶۴۰ - ۶۳۹ پیش از میلاد از میان برداشته شد اما تمدن و هنر عیلامی از بین نرفت و به اشکال مختلف به نام عیلام در المیائی به حیات خود ادامه داد و بدین ترتیب در میان اقوامی که بین هزاره سوم تا دوم و سده سوم تا دوم پ.م میزیسته همچنین اقوامی را که با عیلام مرتبط بوده اند و الیمائیان وارث آشکار این فرهنگ و قلمرو بوده اند.

پس «الیمائیس» و «الیم» و «الیمائید» تماماً به واژه عیلام باستان و ساکنان و قوم و تبار آن باز می گردد که در ظهوری تازه سربرافراشته و دوران حیات سیاسی خود را به فاصله زمانی ۱۶۲ پ. از م تا ۲۲۰ پس از میلاد یعنی ۳۸۲ سال ادامه داده اند. الیمائیها مانند عیلامیان در تیراندازی مهارت داشته و جنگجویانی بزرگ به شمار می رفتند.

پلینی اشاره ای به طبیعت و جغرافیای الیمائید دارد:

انسان ها از آنچه دارند به اندازه ای خسته و به اموال دیگران به حدی آزمند می گردند که ساکنان قدیم عربستان سابقاً برای به دست آوردن چوب *bratun* افرادی را به الیم می فرستادند. این درخت بیشتر به سرو و شاخه گسترده با شاخه های بسیار سفید بود و هنگام سوزاندن بوی خوشی می داد. در تاریخ های کلاسیک سزار آن را به مثابه دارایی شگفت آوری ستوده و می گوید که پارتها برگ های آن را در نوشیدنی هایشان می ریزند و رایحه ای بسیار شبیه به سرو دارد و بوی سوخته آن اثر چوب های دیگر را از بین می برد. این درخت در آن سوی پسیتیگریس^{۱۵} (رود کارون) در کوه اسکنکرس^{۱۶} (نامعلوم) در محدوده شهر سوستراتا^{۱۷}

(شوشتر) می روید.

۱۵-Pasitigris

۱۶-Scanchrus

۱۷-Sostrata



«عباس علیزاده» در کتاب شکل گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان توضیحی را در ارتباط و پیوند الیمائی و عیلام باستان داده است.

بازگشت دوباره عیلامی ها به صحنه ها دلالت سیاسی جنوب غرب ایران در زمان اشکانیان تحت نام «الیمائی» شاهی است بر آخرین بازمانده این موجودیت سیاسی باستانی که مردمانش در جنوب غرب و جنوب مرکزی ایران بودند.

(علیزاده ۱۳۸۷، ص ۷۵)

